



● درآدم

این نکته که کامیابیها و ناکامیهای نهضت جنگل تا چه میزان از خصال مدیریتی میرزا کوچک خان نشأت می‌گیرد، محل تضارب آرا و تحلیل‌های گوناگون است. برخی بر این باورند که او از آسیب‌های مهم این جنبش غفلت کرده و برخی دیگر با ارائه شواهدی عقلی و تاریخی در پی اثبات آند که وی همان کاری را کرد که در توان و امکان وی بود.

در گفت و شنود حاضر، محقق محترم جناب فتح‌الله کشاورز می‌کوشد تا به مدد اسناد موجود، به تبیین این موضوع بپردازد. کشاورز جلد اول اسناد نهضت جنگل را منتشر ساخته و جلد دوم آن را در دست تدوین دارد.

«ویژگیهای مدیریتی میرزا کوچک خان» در گفت و شنود شاهد یاران با فتح‌الله کشاورز

میرزا ناچار بود به حداقلها اکتفا کند...

بحث ما در زمینه خصال و ویژگیهای مدیریتی میرزا است. عده‌ای معتقدند عدم طرف نفوذیها و خائنین با توجه به شناختی که میرزا از آنها داشت، از نقاط ضعف مدیریتی اوست. شما در این زمینه چه تحلیلی دارید؟

البته این نگاه بدبینانه وجود دارد. نگاه دیگر هم می‌تواند این طور باشد که در ابتدای نهضت جنگل، آدمهای گوناگون با گرایش‌های مختلف آمدند و به نهضت پیوستند و محدودیتی هم در کار نبود. بسیاری از حرکت‌های تاریخی این گونه هستند که افراد با گرایش‌های مختلف، حول محور یک هدف مشترک جمع می‌شوند و حرکت می‌کنند. هدف مشترک نهضت جنگل هم اخراج نیروهای بیگانه از کشور بود. نیروهای دولتی هم بدشان نمی‌آمد که گاهی چنین حرکت‌هایی

در گوشه و کنار مملکت، علیه نیروهای خارجی شکل بگیرند. نشانه بارز آن ارتباطات زیادی است که مستوفی‌الممالک با نهضت برقرار می‌کند. هدف اولیه، هدف عامی بود که افراد گروه‌های مختلف در دستیابی به آن ذینفع بودند. حرکت شروع شد، ولی در جریان عمل و پس از آن در برخورد‌های خاصی پیش آمدند، سلیقه‌ها و عقاید مختلف، یک به یک بروز کردند و خودی نشان دادند. اگر بخواهیم بدبین باشیم، حتی خود من، به جز موارد استثنایی، خیلی‌ها را اصلاً صاحب صلاحیت نمی‌دانم، مثلاً یکی افسار بود که آمد، وارد نهضت شد و خیلی هم در جریان نهضت رشد کرد، بعد هم خیانت کرد و رفت. این آدم، فرد معلوم‌الحالی بود که اگر بخواهیم در بحث آسیب‌شناسی نهضت وارد شویم، باید ورود و مخصوصاً ارتقای چنین افرادی را ضعف بدانیم، ولی به اعتقاد من حتی آدم‌های خائنی مثل احسان‌الله خان را هم که بعدها خیانت‌های آشکاری می‌کند، به اعتقاد من نمی‌شود صراحتاً گفت که نفوذی بوده است. اینها در ابتدای امر اهدافی داشته‌اند و گمان می‌کردند که از طریق نهضت می‌توانند به اهدافشان برسند و بعد اهاشان جدا می‌شود.

وجود عناصر مثبت در نهضت تا چه میزان به جریان نفوذ عناصر منفی کمک می‌کرد؟

میرزا که در درجه‌های تدریس و وارسنگی است. بعد از او دکتر حشمت است که انسان بسیار خوبی است، اما وارسنگی و خلوص میرزا را ندارد، برای همین در مرحله‌ای می‌برد و خود را تسلیم می‌کند یا حاج احمد کسمانی که یک درجه پایین‌تر از او قرار می‌گیرد، اینها همه عناصر اصلی نهضت هستند. خیلی‌ها بعد از این که حاج احمد از نهضت جدا می‌شود به او بد می‌گویند. او واقعاً به وضعیت بدی هم دچار می‌شود. همه‌شان جز مواردی اندک، به

فلاکت می‌افتند. بعضی‌ها معتقدند حاج احمد به نهضت پشت کرده و حتی یک جاهایی مجبور شده توی روی میرزا بایستد، ولی من او را آدم خائنی نمی‌بینم. حد کشش او همین قدر بوده. ظرفیتش همین بوده. اگر ظرفیت میرزا را درجه‌عالی بگیریم، بقیه به ترتیب در درجات پایین‌تر قرار می‌گیرند.

حتی خالو قربان؟
بله، حتی او که کار به جایی می‌رسد که حاضر می‌شود سر میرزا را بردارد و برای رضا شاه ببرد، نمی‌شود گفت که از اول برای نفوذ یا خیانت آمده. او آمده بود که به هدف‌های خاصی برسد، نه به هدف‌های عالی میرزا، بلکه اهداف خیلی کوچک، ولی ظرفیتش خیلی کمتر از بقیه است و کارش به خیانت می‌کشد. پس به تعبیر شما همه کسانی که خیانت کردند، به این قصد وارد جریان نهضت نشدند؟

چرا، یک نفر هست که به اعتقاد من می‌شود صراحتاً گفت که از ابتدا خائن بوده، منظورم رضا افشار است که بعدها هم خیانت بسیار بزرگی می‌کند و همه دارایی‌های نهضت را برمی‌دارد و می‌برد و دست آنها را خالی می‌گذارد و پست‌های مهمی هم می‌گیرد. در مجموع، جمع‌بندی شما از عملکرد وفاداران و خیانتکاران نهضت چیست؟

با توجه به مسائلی که گفتم عمق مطلب روشن می‌شود. تمام کسانی که به میرزا نهضت زدند که درایت و مدیریت لازم را نداشته،

یک نفر هست که به اعتقاد من می‌شود صراحتاً گفت که از ابتدا خائن بوده. منظورم رضا افشار است که بعدها هم خیانت بسیار بزرگی می‌کند و همه دارایی‌های نهضت را برمی‌دارد و دست آنها را خالی می‌گذارد و پست‌های مهمی هم می‌گیرد.

ناشی از همین ضعفها بوده. مثلاً احسان‌الله خان یا کنگاوری و امثالهم گرایش‌ها داشتند. احسان‌الله خان را که می‌گفتند بهایی هم بوده. کار به جایی می‌رسد که علیه میرزا اعلامیه می‌دهند که این ضد انقلاب است و خالو قربان هم امضا می‌کند. از آن طرف هم که حاج احمد و دکتر حشمت به سمت دولت گرایش پیدا می‌کنند، یعنی حاج احمد از طریق برادرش با وثوق الدوله ارتباط برقرار می‌کند، اینها همگی مثل میرزا به انقلاب روسیه بدبین هستند، منتهی علاج کار را در نزدیک شدن به دولت ایران می‌بینند. در اینجا است که بیشترین جفای تاریخی متوجه میرزا می‌شود.

چه جفایی؟

این که بدون درک شرایط زمانی و مکانی او، مثلاً می‌پرسند چرا به لنگران رفت و یا در ابتدای امر چرا ارتباطات خوبی با انقلابیون شوروی برقرار کرد؟ میرزایی که مسائل اعتقادی را با دقت رعایت و به آنها عمل می‌کرد، برای خیلی‌ها این سؤال مطرح می‌شود که چرا به روسها گرایش پیدا کرده، در حالی که این نزدیک شدن نزدیکی اعتقادی نبود. انقلابیون روسی شعارهایی را مطرح می‌کردند که همگی عدالتخواهانه و انسانی بودند و حتی بسیاری از روحانیون، برایشان جالب بود که در روسیه انقلابی پیش آمده که عدالت را برقرار کند و حقوق مستضعفان و کارگرها را به آنها می‌رساند. آنها اعلام کرده بودند که تمام سرزمین‌ها و امتیازاتی را که دولت تزاری از کشورهای دیگر گرفته بود، به آنها برمی‌گرداند. این شعارها در دوران خود، بسیار مترقی و جالب بودند. مضافاً بر این که آنها هنوز امتحان خود را پس نداده بودند. دقیقاً! و در داخل کشور هم همه از ستم انگلیس به ستوه آمده بودند. حتی خود دولت هم این طور بود. اگر شرایط زمانه را درک کنیم، به این سادگی نمی‌توانیم بگویم که نزدیک شدن میرزا به حکومت نوپای روسیه، گرایش بوده. میرزا به قدری مظلوم واقع می‌شود که در زمانه خودش، حتی شخصیت‌هایی مثل ملک‌الشعرا یا بهار هم به او اهمیت می‌زنند که بعدها معلوم می‌شود خیلی‌هاشان رشوه‌گیر دولت انگلستان بوده‌اند. به اعتقاد من شهادت میرزا، بسیاری از این توطئه‌ها را بر ملا کرد. او تنها کسی بود که توانست تک و تنها تا انتهای راه برود و لحظه‌ای در حقانیت حرکت جنگل تردید به دل راه ندهد. شاید تنها کسی را که بشود گفت از نظر اعتقادی به میرزا نزدیک بود، دکتر حشمت بوده است. آنچه‌ای که در جریان جنگل با میرزا همکاری کردند به راه او به طور صدر صد اعتقاد نداشتند، ولی به خاطر اهدافشان، دست کم در ابتدای کار با او همراهی می‌کردند.



میرزا همه اینها را می‌شناخت. به نظر شما چرا باز هم آنها را به داخل جریان نهضت راه داد؟

میرزا چاره‌ای نداشت و باید به حداقلها اکتفا می‌کرد. مثلاً او می‌دانست که حاج احمد به دلیل آن که تاجر است، تعلق خاطرهای فراوانی به دنیا دارد و یا احسان‌الله خان آدمی است که اصلانمی شود روی اعتقاداتش حساب کرد و در عین حال با دولت هم مشکل دارد. به نظر من میرزا چاره دیگری نداشت. تازگی کتابی در آمده که نویسنده‌اش خارجی است و الان اسمش یادم نیست، این آدم آمدو بسیار به میرزا نزدیک شد، یک چیزی مثل گرانوک آلمانی، افراد ایتالیایی و فرانسوی هم وقتی می‌بینند که او حرکت‌های انقلابی همین‌طور هستند، ما نباید خیلی آرمانی فکر کنیم و این جور تصور کنیم که میرزا امکان آن را داشت که صد درصد نیروهای مخلص و وفاداری را پیدا کند و این کار را نکند. در واقع به نظر شما، آنهايي که میرزا توانست دور خودش جمع کند، خيرالموجودين بوده‌اند.

واقعاً همین‌طور است و ما قبل از هر چیز باید مقداری شرایط زمانی و مکانی او را درک کنیم. من اسناد خوبی پیدا کرده‌ام درباره این که دکتر حشمت چندین بار با مستوفی الممالک گفت و گو کرده و مستوفی الممالک گفته که اسم مرا صراحتاً نبرید و قرار می‌شود از او با اسم رمز منشی نام برده شود مثلاً در مکاتباتش می‌نوشتند منشی به ما این‌طور گفت، خود مستوفی الممالک هم این حرکت را تأیید می‌کند و می‌گوید که من پشت شما هستم و به آنها کمک‌های مالی فراوانی هم می‌کند. این دلیل نمی‌شود که بگوییم هر چه تل میرزا بوده، ته تل مستوفی الممالک هم بوده. مستوفی الممالک یک آدم ملی‌گرای ناسیونالیست است که اعتقادات مذهبی ضعیفی دارد، در حالی که میرزا یک روحانی است که با وجود گرایش ملی‌گرایانه‌ای که در نهضت مشروطه از خود بروز می‌دهد، یک فرد ایده‌آلیست و آرمانگراست نه ناسیونالیست و ملی‌گرا.

علت گرد هم آمدن آدم‌هایی با چنین تفاوت‌های فاحشی چیست؟ بالاخره همه آب و خاک خودشان را دوست دارند و اشتراکاتی بین آنها وجود داشته که وارد نهضت شده‌اند. میرزا هم آدم واقع‌بینی بود که سعی می‌کرد بدبینی را به خود راه ندهد و گفته که انشاءالله اینها تا به آخر همراهی می‌کنند، ولی البته نمی‌کنن بنابراین آسیب‌شناسی نهضت، همچون آسیب‌شناسی هر حرکت انقلابی دیگری، ضرورت زمانه ماست.

بله. من خودم اعتقاد دارم که واقعاً باید نهضت جنگل آسیب‌شناسی و ضعف‌های آن، روشن و تبیین شود. ما امروز می‌گوییم که ای کاش افشار یا مثلاً احسان‌الله خان را از همان ابتدا به نهضت راه نمی‌دادند. حتی یک بار که درگیری پیش می‌آید و آنها می‌روند، موقعی که برمی‌گردند باز میرزا حیفش می‌آید. شاید مثلاً به این دلیل که احسان‌الله خان هر چه که ندارد، شهامت دارد و مخالف اشغال خارجیهاست و یا دست کم خودش را آزادخواه می‌داند. در دوره مشروطه که گروه ترور تشکیل شد، او حاضر بود به خاطر مشروطه حتی آدم هم بکشد، چون تصور می‌کرد که آدم‌های ظالمی را می‌کشد. به هر حال میرزا در اینها ویژگی‌های مثبتی می‌دیده و می‌گفته که ممکن است تا یک جایی همراهی

کنند. خارجیهایی هم هستند که مسلمان نبودند، ولی خیلی به میرزا نزدیک شدند، مثل گانوک آلمانی که شاید نزدیک‌ترین رفیق میرزا شد.

به نظر شما علت این نحوه برخورد میرزا چیست؟ میرزا در عین حال انسان بسیار آرمانگرا و ایده‌آلیستی است و به آزادی و به مبارزه با استعمار به معنی نفی اشغال خارجی که وجه مشترک همه آزادخواهان است، خیلی اهمیت می‌دهد. در نتیجه کسانی که به اسم آزادیخواه می‌آمدند، حتی وقتی خارجی هم بودند، آنها را می‌پذیرفت و در آن تنگناهای خطیری که گرفتارشان بود، یک وقت حتی به تصور اندک کمکی از طرف دولت عثمانی هم، این امکان را از دست نمی‌داد. مثلاً یکی از افرادی که در نهضت بود، مدتی به ترکیه رفته و دوره‌های نظامی دیده و بعد هم اسلحه برداشته و آمده بود. او ایدئولوژی مذهبی نداشت فقط با اشغالگراها مبارزه می‌کرد. میرزا افرادی را به استقبال او می‌فرستد تا کمکش کنند که بیاید و به نهضت بپیوندد. در هر حال همان‌طور که قبلاً هم گفتیم میرزا ناچار بوده به حداقلها قناعت کند و درک شرایط زمانی و واقعاً مهم است.

شاخصه‌های این شرایط زمانی که شما بر آن تأکید دارید، کدامند؟ ببینید! شرایط دوره میرزا واقعاً بحرانی بود و با اوضاع حالا خیلی فرق دارد که امنیت برقرار است، مرزهایمان مشخص هستند، استعمار معنی ندارد و امنیت داریم. الان قضاوت کردن کار خیلی راحتی است، ولی زمانی که نصف کشور را به روسیه داده‌اند و نصف دیگرش را به انگلیس و این وسط یک قسمت بسیار کوچک باقی مانده برای ملت ایران و تازه، خود حکومت ایران هم این امر را تأیید کرده فقر و بدبختی و خشکسالی و گشوده شدن کشور به غائله جنگ جهانی و مهاجرت عده‌ای وطن‌پرست از پایتخت، همه این اوضاع را مجسم و ضعف دولت مرکزی را به آن اضافه کنید و ببینید واقعاً ما می‌توانیم آن شرایط را درک کنیم؟ شرایطی که کارده باز استخوان خیلها بسینده بود. بدترین تجاوزها را به ملت می‌کردند و خیلی راحت آدم می‌کشتند و به بهترین مقدسات ما، از جمله حرم حضرت رضا(ع) به آسانی تجاوز و اهانت می‌کردند، علما را از بین می‌بردند و به ناموس مردم رحم نمی‌کردند. دولت هم در نهایت بی‌کفایتی نشسته بود و می‌گفت نباید وارد این امور شد. کافی است یک لحظه بتوانیم خودمان را در چنین شرایطی قرار دهیم تا پاسخ به بسیاری از مشکلات داده شود.

برخی معتقدند عدم طرد نفوذیها توسط میرزا ناشی از عطفوت و مهربانی بیش از حد او بوده که هر چند در جای خود پسندیده است، اما در برخی از شرایط مبارزاتی نه تنها خوب نیست که نهضت را نابود می‌کند. آیا به نظر شما برخورد‌های ناشی از عطفوت، در تمام مقاطع به مصلحت یک نهضت است و شما این برخوردهای میرزا را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

شاید بشود گفت که این ویژگی، ضعف را به همراه دارد ولی باز هم فکر می‌کنم باید با سعه صدر بیشتری موضوع را بررسی کرد. قبول دارم که با این گونه موضوعات باید منطقی‌تر برخورد می‌شد، مثلاً در جریان حیدر عمواوغلی، عده‌ای معتقد بودند که او آدم مقیدی نیست و ممکن است از پشت به نهضت خنجر بزند و بهتر است بدون اطلاع میرزا، او را از بین ببریم. در مورد حرف‌های بی‌شماری

گفته شده است، ولی میرزا می‌گفت اگر جرمی کرده، باید در یک دادگاه صالح محاکمه‌اش کنیم. در این زمینه هم فکر می‌کنم قضاوت کار سختی است. میرزایی که اسلحه به دست می‌گیرد، پشت توپ و هر نوع سلاح جنگی می‌نشیند، نمی‌توانسته خیلی احساساتی و رثوف باشد. برای یک آدم خیلی رثوف، اسلحه به دست گرفتن کار ساده‌ای نیست، ولی این که بگوییم صلابت صدر صد نداشته تا یک حدی می‌توانم بپذیرم، چون معتقد است که یک آدم مجرم را نمی‌شود بدون محاکمه کشت. ما نظیر این را در جنگ ایران و عراق مشاهده کردیم. بعضیها معتقد بودند از عراقیها هر که جلو آمد باید او را بزنیم. ما بحث می‌کردیم که کار بیهوده‌ای است چون اگر ما دو تا بزنیم، آنها چهار تا می‌زنند و باید کمی منطقی عمل کنیم و گرنه منطقه را به آتش می‌کشیم. منطقی نگاه کردن با احساساتی برخورد کردن فرق دارد و بحث بسیار مهمی است که مثلاً ما به دلیل این‌که در جاهایی جوانمردی ایجاد می‌کند که بیهوده خون ناحقی ریخته نشود و یا حتی خون آدم مجرم را هم نمی‌شود به روش غلطی ریخت، در رفتارهایمان آرام‌تر و منطقی‌تر عمل کنیم.

آیا از این نحوه تفکر میرزا، مصداق عملی هم به یاد دارید؟ بله. میرزا همیشه ابا داشته که با نیروهای داخلی درگیر شود، اما از این که یک دشمن خارجی را بکشد، احساس افتخار می‌کرده است. امثال احسان‌الله خان برایشان خیلی راحت بوده که سربراهای ایرانی را بکشند، ولی میرزا معتقد بوده که او یک هموطن است حقوق و سرزمین خودش هم مورد تجاوز خارجی قرار گرفته و در نتیجه با ما منافع مشترک دارد و حتی الامکان نباید به رویش اسلحه کشید که چند باری هم خوب همین اعتقادش را هم خورد، به این شکل که در بعضی از درگیریها به عده‌ای از مأموران دولت اعتماد کرد و ضربه هم خورد، ولی فکر نمی‌کنم باز هم این عملکرد که خودی فریب خورده را نباید سریع اعدام کرد، پشیمان شده باشد. حتی خیلی از آنها را می‌آورد و نصیحتشان می‌کرد و بعد

میرزا همیشه ابا داشته که با نیروهای داخلی درگیر شود، اما از این که یک دشمن خارجی را بکشد، احساس افتخار می‌کرده است. امثال احسان‌الله خان برایشان خیلی راحت بوده که سربراهای ایرانی را بکشند، ولی میرزا معتقد بوده که او یک هموطن است، حقوق و سرزمین خودش هم مورد تجاوز خارجی قرار گرفته و در نتیجه با ما منافع مشترک دارد و حتی الامکان نباید به رویش اسلحه کشید که چند باری هم خوب همین اعتقادش را هم خورد.

آزادشان می‌کرد. خیلی از آنها به محض این که آزاد می‌شدند، می‌رفتند و به میرزا خیانت می‌کردند، ولی نمی‌شود گفت که این کار میرزا اشتباه بوده است.

به نظر شما میرزا در این شیوه از چه الگوهایی پیروی می‌کرد؟ شاید بتوانم بگویم از امامان معصوم و بیش از همه به امام حسین(ع). او اکثر ادر حملاتی که می‌خواست انجام دهد و یا هنگامی که مورد حمله واقع می‌شد، به حرکت امام حسین(ع) استناد می‌کرد و می‌گفت پیش می‌رویم، یا کشته می‌شویم و به راهی می‌رویم که امام حسین(ع) رفت یا پیروزی می‌شویم. او از کشتن ابایی نداشت، ولی با بیهوده و غیر مسئولانه کشتن افراد، به شدت مخالف بود. چنین فردی را نمی‌شود گفت که نهضت به خاطر عطفوت او صدمه دیده است.

پس نهضت چرا صدمه خورد؟

صدمه اصلی که میرزا خورد از سیاست نابکار دنیا خورد. میرزا یک بار به عثمانی اعتماد کرد و ضربه خورد. یک بار ایران به فرانسه اعتماد کرد و بدترین ضربه را خورد. میرزا ابتدا گمان کرد شاید

آلمان یا عثمانی یا روسیه انقلابی بتوانند کمکش کنند، ولی خیلی زود متوجه شد که این طور نیست. الان سالها گذشته و ما می توانیم وقایع را در پرسپکتیو زمان، از همه ابعاد بررسی کنیم و درسهای جدی بگیریم، ولی باز هم درس نمی گیریم و می گوئیم سیاست است! من تاحدی قبول دارم که ای کاش میرزا در مقابل این افراد صلابت بیشتری به خرج می داد، ولی باز دلم نمی آید به میرزایی که در جاهای خطیری، قاطعیت بی نظیری نشان می دهد، این حرف را بزنم.

پس شما کماکان معتقدید که عطفوت میرزا، ضعف او نیست. من در عین حال که بسیار دوست دارم نهضت را آسیب شناسی کنیم و ببینیم واقعاً ضعفها در کجا هستند، ولی تأکید می کنم خیلی راحت نمی شود قضاوت کرد. اسناد و مدارک هم نشان نمی دهند که میرزا در جایی اشتباه محرز کرده و یا ضعیف نشان داده باشد. او همه چیز را زیر پا می گذارد. زن و زندگی را پشت سر می گذارد. آدم احساساتی نمی تواند این کار را بکند. آدمی که عطفوتش حساب و کتاب ندارد، نمی تواند اشک زن و مادر و خواهرزاده ای را که آن قدر دوستش داشتند نادیده بگیرد و قاطعانه دنبال هدفش برود. اگر جایی اثبات می شد که پای میرزا در مقابل احساساتش لغزیده، می شد این حکم را دربارهاش صادر کرد، ولی این طور نبوده است.

گسترش وسیع و عمیق نهضت جنگل در طول دوره شش ساله خود در مناطق شمالی ایران و سایر مناطق کشور و حتی پژواک آن در مرزهای بیرون از کشور، به نظر شما تا چه حد به ویژگیهای شخصیتی میرزا و به طور مشخص تر، به ویژگی مدیریتی او مربوط می شود؟

وطن دوستی میرزا و علاقه به کشور و آب و خاک از دوره عشق می ورزد و هم از لحاظ ملی و هم به دلیل مذهبی و بر مبنای اعتقاداتش، سعی داشته هر کاری که از دستش برمی آمده انجام دهد. در نهضت مشروطه بحث اعتقاد دین، چندان مطرح نیست. بیشتر بحث ظلم به کشور و آزادی مطرح است. بسیار جالب است که در مرامنامه نهضت جنگل به نکاتی برمی خوریم که این روزها تحت عنوان مردم سالاری و حکومت مردمی مطرح هستند. آنها عمیقاً به این مفاهیم معتقد بودند و در رأس همه، میرزاست که به شدت از آزادی عقیده دفاع می کند و در عین حال که مسلمان کاملی است، اعتقادات نوینی را مطرح می سازد.

به برخی از این آرای نوین اشاره کنید. مثلاً در مرامنامه مطرح شده کسانی که به سنن بالا می رسند و بازنشسته می شوند، از تجربه ها و توانمندیهایشان در حوزه های ادب و فرهنگ و آموزش استفاده شود. بعضی از کشورهای غربی، تازه دارند این کار را می کنند، یعنی وزارتخانه ای درست کرده اند و

من در عین حال که بسیار دوست دارم نهضت را آسیب شناسی کنیم و ببینیم واقعاً ضعفها در کجا هستند، ولی تأکید می کنم خیلی راحت نمی شود قضاوت کرد. اسناد و مدارک هم نشان نمی دهند که میرزا در جایی اشتباه محرز کرده و یا نشان داده باشد. او همه چیز را زیر پا می گذارد. زن و زندگی را پشت سر می گذارد. آدم احساساتی نمی تواند این کار را بکند.

افراد بازنشسته را به کار می گیرند و به آنها توجه و از تجربه های مفیدشان استفاده می کنند. مرامنامه نهضت جنگل نشان می دهد که آنها نسبت به دوره خود، آدمهای بسیار مترقی ای بوده اند. از طرف دیگر می بینیم با این که هدفشان این است که در چند جبهه با دشمن خارجی و داخلی بجنگند و در مضیقه های کمر شکنی محاصره شده اند، سعی می کنند تا جایی که می توانند مردم را با سواد کنند و هر فرصتی که دست می دهد، مدرسه می سازند و نیروهای خودشان را و بچه های مردم را آموزش می دهند. به آنها زبان می آموزند، آموزشهای دینی می دهند، علوم یاد می دهند.

همین کار نشان می دهند که اینها آدمهای جاهل بی سواد نبوده اند و یا گروهی که بخوانند با تعصب، حرکتی را انجام دهند و یا مثلاً حزب ناسیونالیستی باشند که با اهداف محدودی حرکت کنند. از مرامنامه و رفتارشان کاملاً مشخص است که آدمهای کاملاً آگاهی در رأس امور بوده اند که هم از نظر اعتقادی، پایبندیهای محکمی داشته اند و هم مترقی بوده اند و از شیوه های نوین استفاده می کرده اند و در مسائل اجتماعی هم، به دنبال توسعه همه جانبه بوده اند. آنها در عین حال که با اشغال خارجی مبارزه می کردند. توسعه داخل کشور مثلاً در زمینه اقتصادی واقعاً کارهای جالبی کردند و در محبت عدالت، آرای بسیار جالبی داشتند. برخی می گویند این آرا متأثر از انقلاب روسیه بوده، ولی من می گویم که اینها قبل از انقلاب روسیه هم حرفهای بسیار جالبی داشتند که شاید بشود گفت آنها از اینها تأثیر گرفته اند. خود لنین بارها پیغام داد که می خواهد میرزا را ببیند. در جایی که بلشویکها حرفهای قشنگی زدند، میرزا حرفهای خیلی قشنگ تری زده بود،

ولی وسایل ارتباط جمعی نبوده که این حرفها را به گوش مردم دنیا برساند. اگر میرزا هم امکانات روسها را داشت و می توانست حرفش را به دنیا برساند، آن وقت معلوم می شد که تأثیرش چقدر است، کما این که هر جا که صدایش به گوش مردم رسید، خیلیها بلند شدند و آگاهانه آمدند که کمک کنند. در هر صورت نمی خواهم بگویم از هر جهت انسان کاملی بوده، ولی وقتی انسان از زوایای مختلف، شخصیت او را بررسی می کند، انصافاً قابل تأمل است. این نظر را فقط در مورد میرزا دارید یا سایر چهره های نهضت هم مشمول این رویکرد می شوند؟

دکتر حشمت هم همین طور. او پزشک روشنفکری است که علی القاعده باید دنبال مطب و دفتر و کتاب باشد. او به نهضت می پیوندد و در عین حال که با دشمن مبارزه می کند، دنبال حفر کانال هم می رود و کشاورزی را هم به شکل زیربنایی در آن منطقه توسعه می دهد. بسیار جالب است که کسی که دارد با کشورهای روسیه و انگلیس و حتی خود دولت ایران مبارزه می کند، مدرسه هم می سازد، نهر حفر می کند، کشاورزی را هم توسعه می دهد. انصافاً این آدمها رفتارشان قابل تأمل و درس گرفتن است. اینها آدمهای یک بعدی نیستند. ما جنگ ایران و عراق را پشت سر گذاشته ایم و یادمان نرود که در بسیاری از زمینه ها توقف داشتیم تا به جنگ برسیم. آن وقت تصورش را بکنید که آنها با آن شرایط و آن امکانات بسیار محدود، در داخل جنگل و در آن شرایط سخت و از همه طرف، زیر فشار حکومتهای خارجی و داخلی، چطور از این جنبه های توسعه اقتصادی و اجتماعی از آموزش قرآن و علوم گرفته تا مدرسه سازی و حفر کانال و کشاورزی غفلت نکردند.

از نظر سیاسی چطور؟
با مراجعه به نشریه جنگل می بینیم که آنها عثمانیها را تحلیل می کردند که چه ضعفهایی دارند. تک تک شخصیتها را تحلیل می کردند که مثلاً وثوق الدوله چه جور شخصیتی است و این کار را به قدری دقیق و واقع بینانه انجام می دادند که معلوم می شود کاملاً اینها را می شناختند، در حالی که هیچ کدامشان مدرسه سیاسی نرفته بودند و به تعبیر امروزها تحصیلات آکادمیک ندا شدند، ولی می بینیم که اینها را خیلی خوب می شناختند، اما دستشان بیش از این نمی رسید، ضمن این که واقعاً کار دیگری هم نمی شد کرد. حتی دولت انقلابی روسیه با رضاشاه معامله می کند که هر حرکتی را در ایران سرکوب کند به شرط آن که دولت مرکزی در جاهای دیگری به آنها امتیاز بدهد. تمام قدرتهای داخلی هم بسیج می شوند که نهضت جنگل را نابود کنند، با این همه و زیر این فشارهای خرد کننده، آنها در فرصتی که داشتند هر کاری که از دستشان برمی آمد کردند.

برخی معتقدند که گرایشهای دینی و مذهبی میرزا به دوران طلبگی او مربوط می شود و بعدها او به یک مبارز ناسیونالیست تبدیل شد و اساساً گرایشهای اعتقادی و ایدئولوژیک افراد برایش مهم نبود و یا حداقل، در مقام مدیریت نهضت، این گرایشها در دخالت نمی داد. شواهد تاریخی تا چه اندازه این انگاره را تأیید یا نقض می کنند؟
نامه های میرزا به روسها را در دست داریم. او از همان ابتدا با تبلیغ مرام کمونیستی در ایران، مخالفت آشکار و صریح کرده، در حالی که روسها هدف عمده شان این کار بود. از نامه هایشان معلوم است که به خودشان گفته اند فعلاً از تبلیغ مرامان صرف نظر می کنیم و بعد که وارد نهضت شدیم، ما آنها در این باره بحث خواهیم کرد. یعنی میرزا از ابتدا تبلیغ این مرام را نپذیرفت و آنها موقتاً مسکوت گذاشتند؟

بله، درست مثل کاری که چپهای خودمان کردند. در ابتدای انقلاب کیا نوری به طرفدارانش گفته بود که بروید در حسینیه ها و در مراسم عزاداری شرکت کنید! میرزا به هیچ وجه زیر بار نرفت که به آنها اجازه تبلیغ بدهد و فقط در منافع سیاسی کنار آمد. آنها اعلام کردند که مخالف حضور انگلیسیها و عناصر دولت تزاری و به اصطلاح ضد انقلابهای روسی در ایران هستند و حتی برای دولت مرکزی ایران هم در این باب پیامی فرستادند. تا اینجای کار نه رویکردشان بد بود و نه عملکردشان و میرزا هم مخالفتی نداشت ولی وقتی بحث به تبلیغ مرام می رسید، میرزا به شدت مخالفت می کرد، به طوری که طرفداران آنها برایشان پیغام فرستادند که میرزا ابداً زیر بار تبلیغ کمونیسم نمی رود و همراهی نمی کند. اوایل کار، آنها گفتند فعلاً رضایت می دهیم که این کار را نکنیم و خیلیها هم تظاهر می کردند که از نظر عقیدتی با میرزا و عقایدش مشکلی





ندارند و میرزا هم شش‌دانگ حواسش جمع این قضیه بود. شاید بگویم که او تا همین جا هم نباید با آنها راه می‌آمد، اما میرزا چاره نداشت. یک جاهایی ناچار بود به حداقلها رضایت بدهد، ولی وقتی که به‌رغم خودش، شروع به تبلیغ درباره مراسمشان کردند، اختلافات شروع شد.

قطعاً مبنای الحادی اعتقادات چهیبه مورد قبول میرزا نبوده، ولی با توجه به شرایط مملو از ستم حاکم بر ایران، ناچار بوده در بعضی از موارد سکوت کند. در میان یاران خود میرزا مشخصاً چه کسانی گرایشاتی پیدا می‌کنند؟

بسیار انگشت‌شمارند، از جمله کنگاوری است و احسان‌الله خان که اصولاً آدم‌های معتقدی نیستند و بعدها گرایشات مارکسیستی پیدا می‌کنند، اما این که مارکسیست بشود، بعید می‌دانم. این هم که می‌گفتند بهایی بوده، بعید است و در بهاییت هم آدم مقیدی نبود. در واقع به هیچ چیز معتقد نبود. خالو قربان هم همین‌طور. سردمداران مخالفت اعتقادی با میرزا همینها هستند، ولی این که واقعاً معتقد به مارکسیسم و تئوریسین آن باشند، داخل نهضت نداریم. تنها موردی که می‌شود گفت قابل توجه است، حیدر عمو اوعلی است که بخش کاملاً روشن است. او مدت کوتاهی در اواخر کار می‌آید و با نهضت همکاری می‌کند و خیلی زود هم قضیه‌اش تمام می‌شود. معتقدان به مارکسیسم، بیشتر از طرف روسیه فرستاده می‌شدند که مدتی می‌آمدند در جمهوری و بعد از مدت کوتاهی، به سرعت راهشان از توده‌ها جدا می‌شد. می‌شود گفت که چند ماه بیشتر هم طول نمی‌کشید. کلاً در طول فعالیت نهضت جنگل، در دوره بسیار کوتاه با نهضت همکاری می‌کنند و به سرعت همکاریشان قطع می‌شود، چون اختلاف‌نظرها کاملاً روشن بوده و میرزا به هیچ وجه نمی‌توانسته خود را با آنها هماهنگ کند و قاطعانه در مقابلشان می‌ایستد و آنها هم البته مقابله به مثل می‌کنند. به نظر من در عملکرد میرزا در مقابل آنها کوچک‌ترین اشتباهی وجود ندارد و او همان کاری را که می‌شد کرد، کرده است. دیگر ویژگی‌های مثبت مدیریت میرزا که باعث گسترش نهضت جنگل شد، از نظر شما کدامند؟

میرزا از بعد مدیریتی، یک برجستگی بسیار بالا و بازی دارد و آن هم این است که انسان بسیار با جنبه و پخته‌ای است که می‌تواند گرایشات مختلف را دور خود جمع کند. توانایی جذب افراد مختلف با سلیقه‌ها و افکار گوناگون حول محور یک هدف مشترک، کار هر کسی نیست. اگر نهضت به نتیجه نرسید، ربطی به ضعفهای میرزا ندارد و نباید علت را در ضعف شخصیتی یا مدیریتی میرزا جستجو کنیم. همان‌طور که ما در قضیه عاشورا هم چنین تفکری نداریم. امام حسین (ع) خودشان را مأمور به انجام یک وظیفه می‌دیدند، حرکتی را شروع کردند و برایشان اصلاً مهم نبود

که نتیجه چه خواهد شد. میرزا هم به تاسی از مولایش همین کار را کرد و برایش مهم نبود که پیروز می‌شود یا نمی‌شود. او ایمان داشت که باید با تجاوز خارجی مقابله کرد، باید با بی‌کفایتی حکومت داخلی مقابله کرد و مهم نیست که تلاشش به نتیجه برسد یا نرسد. در صحبت‌های میرزا هم این را می‌بینیم. هدفش این است که وظیفه‌ای را که بر عهده‌اش گذاشته شده، دنبال کند. من اصلاً فکر نمی‌کنم نهضت به نتیجه نرسد. یک حرکتی بود که اثرات بسیار مثبتی در کشور و تاریخ ما داشت. جنگلیها خیلی به کشور خدمت کردند. حتی اگر کل کشور هم به میرزا کمک می‌کردند، شرایط جهانی طوری نبود که به نتیجه برسند. معادلات جهانی به این نتیجه رسیده بود که نهضت جنگل باید از بین برود. در این راه آدم‌های بسیار مخلص و صالحی آمدند، گمنام می‌جنگیدند و گمنام هم کشته می‌شدند و حتی نامی هم از آنها باقی نماند. به نظر من خون پاک آنها، تأثیری را که باید بر جریانهای بعدی گذاشت.

میرزا واقعاً چقدر با جغرافیای سیاسی ایران و خاورمیانه که رکن مهمی در تشخیص عملکرد استعمار و مقابله صحیح با آن است، آشنایی داشت؟

در روزنامه جنگل گاهی تحلیل‌هایی درباره جنگ جهانی و جغرافیای سیاسی منطقه و موضعگیری در قبال کشورهای مختلف دیده می‌شود که کاملاً نشان می‌دهد اینها نسبت به معادلات و موضعگیریهای منطقه، آدم‌های ناآگاهی نیستند، ولی شرایط طوری است که مرتباً معادلات تغییر می‌کنند. متفقین شکل می‌گیرند و در جریان جنگ، دائماً تحولاتی روی می‌دهند و تغییرات به گونه‌ای هستند که ممکن است کوچک‌ترین حرکت، موجب پیشرفت یا عقبگرد نهضت شود. نمی‌شود گفت که در آن شرایط

در روزنامه جنگل گاهی تحلیل‌هایی درباره جنگ جهانی و جغرافیای سیاسی منطقه و موضعگیری در قبال کشورهای مختلف دیده می‌شود که کاملاً نشان می‌دهد اینها نسبت به معادلات و موضعگیریهای منطقه، آدم‌های ناآگاهی نیستند، ولی شرایط طوری است که مرتباً معادلات تغییر می‌کنند.

موضعگیری صحیح در مقابل کشورهای دیگر چه می‌توانست باشد، آنچه که برای جنگلیها مهم بود، دفاع از استقلال کشور بود که مؤکداً به دنبالش بودند، چون اگر در آن شرایط، حتی اگر می‌شد یک استقلال نسبی هم برای کشور دست و پا کرد، کار بسیار بزرگی صورت می‌گرفت. آنها در این تحلیل که خطر عثمانی و آلمان برای ایران کمتر از شوروی و انگلستان است، اشتباه نکرده بودند. ما با عثمانی منافع مشترکی داشتیم. با آلمان اشتراکات تاریخی داشتیم و طبیعتاً در شرایط جنگ جهانی باید الویت‌بندی می‌کردیم. در هر حال به نسبت وسایل ارتباط جمعی آن روزگار و به نسبت این‌که یک سیاستمدار خبره، چقدر می‌توانست به مسائل

جهانی مسلط باشد، این گروه آدم‌های ناآگاهی نبودند. از آنجا که مجاری دریافت خبر برای یک نهضت از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، میرزا چگونه از جریانات مختلف سیاسی ایران و جهان باخبر می‌شد؟

عمدتاً از طریق نشریات و رادیوهایی که در آن زمان امکان دسترسی به آنها بود. در روزنامه جنگل گروه زنده‌ای حضور داشتند که روزنامه‌های مختلف را مطالعه می‌کردند و رادیوهای گوناگونی را گوش می‌دادند. محتوای روزنامه‌ها نشان می‌دهد که همه رسانه‌های موجود را بررسی و تحلیل می‌کردند. چون برای هر حرکتی، تحلیلی دارند. معلوم است که هر چه که موجود بوده به شکلی در دسترسشان قرار می‌گرفته است. آنها شیعات پنهانی هم در سراسر کشور داشتند و به خصوص در پایتخت که از آنجا اطلاعات دست اول را برایشان ارسال می‌کردند. در حد وسع و امکاناتشان، خیلی خوب در جریان اخبار ایران و جهان بودند. در یک نگاه کلی، ضعفها و قوتها، کامیابیها و شکستهای نهضت جنگل را تا چه حد به راهبردمدیریتی میرزا مرتبط می‌دانید. فکر می‌کنم بخش اعظم بحث ما در همین زمینه بود. به نظر من اغلب موفقیت‌های نهضت، مدیون صلابت و پایداری اعتقادی میرزا است. او انسانی صددرصد معتقد به مبانی دینی و حفظ استقلال کشور بود. طبق قرارداد ۱۹۰۷ که استقلال ایران کاملاً زیر پا گذاشته شده بود و کشور از هرسو مورد تهاجم قرار گرفته بود. برای میرزا دورکن اصلی در حرکت جنگل وجود داشتند. یکی پیاده کردن اصول اعتقادی و دیگری حفظ استقلال کشور. شاید اگر انسان معتقدی نبود، روابطش با شوروی به شکل دیگری تعریف می‌شد و اتفاقاتی که پیش می‌آمدند، صورت دیگری پیدا می‌کردند، ولی چون آدم معتقدی بود، شوروی نتوانست به هدفش برسد. او صراحتاً به آنها اعلام کرد که ما ملت معتقدی هستیم که تا جایی می‌توانیم با شما راه بیابیم که به اعتقاداتمان لطمه‌ای وارد نشود. در واقع ویژگی بارز و مثبت مدیریتی میرزا بود که به حفظ استقلال کشور و اعتقادات مردم کمک کرد. شاید اگر میرزا آدم معتقدی نبود، نمی‌توانست این‌گونه زبانه‌ها را مردم گیلان شود که میرزا هر کاری که می‌خواهد بکند اول استخاره می‌کند. هر درگیری و جنگی که می‌خواست پیش بیاید، میرزا به قرآن و روایات و دستورات الهی استناد می‌کرد و کاملاً برای مردم مشخص بود که راه میرزا چیست. راهی که از اعتقاداتش نشأت می‌گرفت. فرد مسلمانی در رأس حرکتی قرار می‌گیرد و بدیهی است که اصول مدیریتی از اعتقاداتش الهام گرفته می‌شود. از نظر شکستها، از همان ابتدای امر معنی تشکیل هیئت اتحاد اسلام که در آن افراد مختلفی با جنبه‌ها و ظرفیتهای متفاوتی شرکت داشتند، متأسفانه هیچ یک، ظرفیت و عمق اعتقادی میرزا را نداشتند که طبیعتی هم هست و ایرادی نمی‌شود به کسی گرفت. هر کسی ظرفیتی داشته و تا همان جا هم کشیده و بعد هم که دستگیر می‌شود یا جدا شده، نهضت آسیب جدی دیده است. موقعی که دکتر حشمت دستگیر شد، میرزا بسیار زجر کشید و واقعاً احساس کرد نهضت ضربه اساسی خورده است، موقعی که احمد کسماپی رفت، میرزا احساس کرد کمربش شکست، چون او هم از لحاظ مالی کمک بزرگی بود در آن منطقه آدم شناخته شده‌ای بود و هم عده زیادی به سبب او به نهضت پیوسته بودند که با رفتن او، همگی رفتند. اینها آسیب‌هایی بودند که از طرف سران نهضت وارد شد. نمی‌شود آنها را متهم کرد که واقعاً قصد داشتند به نهضت ضربه بزنند. ظرفیتشان در همین حد بوده است. شاید بشود گفت ضعف مدیریتی میرزا بود که آدم شناخته شده‌ای مثل خالو قربان را از همان ابتدا معلوم بود شخصیت والایی ندارد، اجازه داد که به مدارج بالای رهبری برسد. کسی که نهایتاً سر میرزا را برید و برای رضاخان برد. متأسفانه خالو قربان، خالو مراد و رضا افشار خیلی به میرزا نزدیک شدند، در حالی که ظرفیتشان در این اندازه نبود. آنها حتی قابل مقایسه با حاج احمد کسماپی هم نبودند چه رسد با دکتر حشمت. شاید تنها ایرادی که باید به میرزا گرفت این است که چنین افرادی را حتی اگر ناچار هم بود که بپذیرد، نباید اجازه می‌داد رشد کنند. گاهی اوقات فکر می‌کنم شاید از نبود افراد بوده باشد. خیلیها در درگیریها کشته شدند و دیگر کسی در اطراف میرزا نماند. همانند که خالو قربان با همه ضعفهایش آدم جسور و بی‌باکی بود و در هر حال در مبارزه، چنین افرادی هم ضرورت دارند. ■